

# آیه‌های آه

ناصر صفاریان

فرهنگ نشر نو  
با همکاری نشر آسیم  
تهران - ۱۳۹۵

این کتاب، متن کامل گفت‌وگوهایی است که برای ساخت فیلم‌های مستند «سه‌گانه فروغ فرخ‌زاد» انجام شده است:

**سرد سبیز: زندگی و شخصیت**

**جام جان: شعر**

**اوج موج: سینما و تئاتر**

پژوهش، نوشته، تهیه و کارگردانی: ناصر صفاریان

تدوین: سهراب خسروی و بهمن کیارستمی

موسیقی: امید رئیس‌دانا

تصویر و نور: بایرام فضلی و بابک بذرافشان

گویندگی متن: احمدرضا احمدی و بهناز جعفری

با حضور: منوچهر آتشی، م. آزاد، آیدین آغداشلو، احمدرضا احمدی، عزت‌الله انتظامی، پرویز بهرام، سیمین بهبهانی، بهرام بیضایی، پرویز پورحسینی، جلال خسروشاهی، محمدعلی سپانلو، خسرو سینایی، پرویز شاپور، پوران طاهباز، امیر فرخ‌زاد، پوران فرخ‌زاد، فریدون فرخ‌زاد، هوشنگ کاووسی، امیر کزازی، پرویز کلانتری، کاوه گلستان، هوشنگ گلشیری، هوشنگ گلمکانی، فریدون مشیری، داریوش مهرجویی و مادر فروغ

«سه‌گانه فروغ فرخ‌زاد» با استفاده از عکس‌ها و صداها منتشر نشده‌ای از فروغ، بر ناگفته‌ها و حلقه‌های مفقوده زندگی او تأکید دارد و اطلاعات جدیدی درباره فعالیت سیاسی و دستگیر شدن فروغ، آشنایی با ابراهیم گلستان، مخالفت افراد متعصب و... ارائه می‌کند؛ و برای نخستین بار شاهد فیلم‌هایی هستیم که فروغ را در خانه خود، در کنار گلستان، و هنگام گفت‌وگو با برناردو برتولوچی، کارگردان مشهور سینمای ایتالیا، نشان می‌دهد.

## فهرست

- ۱۱ قبل از آغاز / ناصر صفاریان
- ۲۱ ازدواج زود هنگام دختر بازگوش / بتول وزیرى تبار
- ۳۷ جمهوری خواهی و تفکر چپ / امیرمسعود فرخزاد
- ۵۳ کتک زدن پسرهای محله / پوران فرخزاد
- ۸۳ سخت گیری خانواده شاپور / منوچهر آتشی
- ۹۷ سیمای معترض / م. آزاد
- ۱۰۹ اسطوره ای میان غلّ و جفا / آیدین آغداشلو
- ۱۲۳ فروغ و برتولوچی: نجات محکومان / احمدرضا احمدی
- ۱۳۷ سیلی شانزدهم / پرویز بهرام
- ۱۴۳ سایه سینما بر شعر / سیمین بهبهانی
- ۱۵۳ عشق و استعداد بازیگری / بهرام بیضایی
- ۱۶۵ خسته از تکرار / پرویز پورحسینی
- ۱۷۵ حال وهوای روزهای آخر / جلال خسروشاهی
- ۱۸۵ بازی هایی که دیده نشد / محمدعلی سپانلو

- ۱۹۷ رک‌گویی و شهامت خانوادگی / خسرو سینیایی
- ۲۰۷ تنهایی و اندوه شعرگفتن / پوران صلح‌کل (طاهباز)
- ۲۱۳ نوشتن گفتار «موج و مرجان و خارا» / امیر هوشنگ کاووسی
- ۲۲۳ رقص در عروسی جذامی‌ها / امیر کزازی
- ۲۳۵ نقش حسرت / پرویز کلانتری
- ۲۳۹ مرگ فروغ: مرگ گلستان / کاوه گلستان
- ۲۴۷ آغازگر زبان گفتار / هوشنگ گلشیری
- ۲۵۹ مهم، ولی نه فوق‌العاده / هوشنگ گلمکانی
- ۲۷۵ هیاهوی نخستین شعر / فریدون مشیری
- ۲۸۷ قرار «الماس ۳۳» / داریوش مهرجویی
- ۲۹۷ خانه سیاه است: نسخه‌اصل / ناصر صفاریان
- ۳۱۱ سال‌شمار و نکته‌هایی از زندگی فروغ فرخ‌زاد
- ۳۲۵ عکس‌ها

## قبل از آغاز

نخستین سال‌های دهه شصت بود. دوره دبستان را می‌گذراند. دلش می‌خواست هر چه زودتر بزرگ شود. هر چند که بعدها پشیمان شد و فهمید دنیای بزرگترها چه اندازه تلخ و تیره و بی‌رحم است. دفترچه‌ای داشت که چیزهایی در آن می‌نوشت. چیزهایی که فکر می‌کرد مهم است. تا از بزرگترها بپرسد.

یک‌بار به عبارتی برخورد که نام فروغ بر خود داشت. فروغ فرخ‌زاد. «افق عمودی است و حرکت، فواره‌وار». خیلی با خودش کلنجار رفت. نمی‌فهمید که افق چگونه می‌تواند عمودی باشد. سر کلاس از معلم پرسید و به مربی تربیتی معرفی شد. نتیجه‌اش این بود که دفترچه را از او گرفتند. دفترچه‌ای که خیلی برایش عزیز بود. و چشمش همیشه دنبالش ماند. گفتند نباید وسایل اضافه به مدرسه آورد. آن روز، مربی تربیتی دستی به سر او کشید. و چیزی گفت. «هیچ می‌دانی فروغ فرخ‌زاد چه آدم کثیفی بوده؟» تعجب کرده بود.

نمی‌دانست کثیف یعنی چه. سرش را انداخت پایین. چیزی نگفت. از اتاق که آمد بیرون، فروغ برایش به علامت سؤال بزرگی تبدیل شده بود. پیش خودش فکر می‌کرد. «زنی که کثیف است و اعتقاد دارد افق (که حتماً باید افقی باشد) عمودی‌ست، چه جور آدمی می‌تواند باشد؟» به سراغ شعرهای فروغ رفت. می‌خواند. نمی‌فهمید. می‌خواند و نمی‌فهمید. دوباره می‌خواند. و از بزرگترها سؤال می‌کرد. البته حالا فهمیده بود هر چیزی را نباید از هرکسی پرسید. سه کتاب اول فروغ در بازار پیدا نمی‌شد. در بازار آن سال‌ها. این شعرهای ساده‌تر، بعد از شعرهای پیچیده و دشوار بعدی به دستش رسید. بعدها طرز فکر مربی تربیتی را در وجود آدم‌های دیگری هم دید. آدم‌هایی که تنها یک چیزی شنیده‌اند. و حتی یک کلمه هم از او نخوانده‌اند. و اصلاً نمی‌دانند که بوده و چه کرده. بعدها دید که وضعیت اغلب آن طرفی‌ها هم همین است؛ همین طوری عاشق. و فهمید اگر اهل «همین طوری» هم نباشی، سر و کارت با کتاب‌های بازار است. و بازار، پر از کتاب‌سازی و تکرار اشتباه. پس چاره‌ای نبود جز پا پیش گذاشتن، جز جست‌وجو.

سال ۷۴، پسر دیگر بزرگ شده بود. منتقد فیلم. روزنامه‌نگار. وقتی یک هفته‌نامه سینمایی به توهین و تخطئه فروغ پرداخت، وظیفه خودش دانست به آن پاسخ دهد. در روزنامه سلام. هم پای علاقه در میان بود و هم تحقیق‌هایی که شروع کرده بود. سال ۷۵ هم که به عنوان نخستین منتقد سینما پایش به دادگاه باز شد، دوباره نام فروغ به میان آمد. «با توجه به این‌که فروغ فرخ‌زاد، یکی از جرثومه‌های نظام ستم‌شاهی بوده، چرا شما...» و ناخودآگاه یاد روزی افتاد که دفترچه‌اش را گرفته بودند. و همان روزها بود که

مدیر مسؤول روزنامه هم چیزهایی می‌گفت. «اگر سن شما اجازه نمی‌دهد، من خوب به خاطر دارم زمان درگذشت فروغ فرخ‌زاد و حرف‌هایی که پیرامونش زده می‌شد، «گنه کردم گناهی پر ز لذت» او هم سر زبان‌ها بود.» از همان موقع، به فکر معرفی چهره واقعی فروغ افتاد. به مردمی که همین‌طوری بدشان می‌آید. و به آن‌هایی که همین‌طوری دوستش دارند.

سال ۸۰، بخشی از این تحقیق در فیلم «سرد سبز» در جشن خانه سینما به نمایش درآمد. داوری با عصبانیت به داوران دیگر چیزی می‌گفت. «این زنیکه یه... بوده. چهار تا شعر داره و یه فیلم معمولی. حالا این آدم ارزش فیلم ساختن داره؟» این آقا از مستندسازان قدیمی سینمای ایران بود. و پسر فهمید که این حکایتی همیشگی‌ست. دانست حکایت «همین‌طوری» در این مرز پرگهر، همه جایی‌ست و تمام نشدنی.

\*\*\*

از همان ابتدای پژوهش، بنا را بر این گذاشتیم که بیشتر به جنبه‌هایی توجه کنیم که قابلیت بحث‌های جدید داشته باشد. وقتی در مرحله تکمیلی تحقیق، قرار شد براساس اطلاعات به دست آمده، فیلم مستندی ساخته شود، ترکیب کار کمی تغییر کرد. زمان تصویربرداری، در کنار وجوه ناگفته و کمتر موشکافی شده زندگی، آثار و اندیشه‌های این هنرمند - به تناسب فضای فیلم - بخش‌هایی هم به اطلاع‌رسانی اختصاص داده شد.

در این میان، توجه و تأکیدمان بر این بود که با فروغ به عنوان شخصی با تمام وجوه انسانی‌اش طرف باشیم، نه در مقام اسطوره - که گام اول در بررسی چنین شخصیتی، کنار زدن هاله اسطوره‌ای

اوست. در مقدمه کتابی که بخشی از آن جمع‌آوری نوشته‌های دیگران دربارهٔ فروغ است و بخش دیگرش به شیوهٔ اغلب کتاب‌های این چنین، گلچینی از شعرهای او، آمده است: «از شما چه پنهان، خیلی حرف‌ها و شعرها را که مربوط به نوجوانی و جوانی و حکایت خام‌کامگی‌های اوست از کتاب حذف کرده‌ام تا فروغ را آن‌گونه که باید باشد عرضه کرده باشم.» اما برای ما «باید باشد»ی وجود نداشت تا این هنرمند را با تخت خود اندازه بگیریم که اگر کوتاه بود بکشیمش و اگر بلند، بپریمش. ما فروغی را که بوده تصویر کرده‌ایم، نه فروغی که بعضی در ذهن خود ساخته‌اند؛ فروغی با تمام ابعاد وجود، نه آن‌طور که برخی دوست دارند بدهایی از وجودش را نادیده بگیرند. به همین دلیل، در برابر انتقاد دوستانی که فروغ را بهتر از تصویر ارائه شده توسط ما می‌دانند، سکوت می‌کنیم. گرچه برخی از همین دوستان، در کتاب خود، به تاریخی جعلی تکیه می‌کنند و به عنوان مثال با ذکر مدت نمایش، به تاریخ دقیق تولید فیلم برتولوچی دربارهٔ فروغ هم اشاره دارند؛ و نمی‌دانند این فیلم اصلاً وجود خارجی ندارد و هرگز ساخته نشده است. همان‌طور که تاریخ نادرست ۱۵ دی ماه را به عنوان روز تولد فروغ از روی دست هم رونویسی می‌کنند و مدام به تکرار این غلط می‌نشینند.

برای تأکید و اطمینان از تاریخ تولد فروغ و جایگزینی ۸ دی به جای اشتباه متداول ۱۵ دی ماه، به اصل شناسنامهٔ او دست پیدا کردیم، برای آگاهی نسبت به فیلمی که گفته می‌شود برتولوچی دربارهٔ فروغ ساخته از محسن مخملباف یاری گرفتیم و در تماس مستقیم او با برتولوچی به تکذیب قضیه رسیدیم، برای اطلاع از صحت و سقم دستور یا توصیهٔ فرح دیبا در مورد دفن فروغ در



ظهیرالدوله با اعضای خانواده او در تماس بودیم... و خلاصه این که سعی‌مان بر این بود خواننده‌ها و شنیده‌ها را با منابع و مراجع قابل اطمینان مطابقت دهیم.

گفت‌وگوها، متن پیاده‌شدهٔ مصاحبه‌های تصویری‌ایست که بخش‌هایی از آن در «سه‌گانه فروغ فرخ‌زاد»، ساختهٔ نگارنده، استفاده شده است. در این‌جا هم مانند آن سه فیلم، حقیقت زندگی فروغ سرلوحهٔ کار بود، و بر اساس تحقیق‌هایی که در مرحلهٔ تصویربرداری و پس از آن هم ادامه داشت، درستی حرف‌ها ارزیابی شد. با این توضیح، که برخی موارد (مانند تحقیر فروغ توسط همسر گلستان و تعقیب فروغ توسط ساواک در روز تصادف) به دلیل اشاره به تصورات پرنرنگ رایج، حذف نشده؛ ولی توضیح تکمیلی مربوط به این موارد، در بخش سال‌شمار آورده شده است. در جاهایی هم که شواهد و مدارک نشان می‌داد شخص طرف گفت‌وگو در توضیح مسأله‌ای اشتباه کرده، در مورد نام اشخاص و مکان‌ها یا تاریخ وقوع حوادث، سعی شده مورد صحیح جایگزین شود؛ و اگر روایتی به کلی اشتباه بوده آن را حذف کرده‌ایم. در صحبت از آثار فروغ و تحلیل اندیشهٔ او هم، هر کس به فراخور دانش و بینش خود نظر داده؛ و می‌توان بر مبنای سلیقه و علاقه هر کس، با یکی از این نظرها همراه شد. زندگی‌نامهٔ مفصل فروغ را هم به دلیل این‌که بخش‌های مهمی از آن در گفت‌وگوها مطرح شده، کنار گذاشتیم. با این حال، سال‌شمار زندگی فروغ، می‌تواند تصویر شفاف‌تری پیش روی‌مان بگذارد و با ارائهٔ تصویری کلی با اشاره به جزئیاتی جدید - و تا به حال مطرح نشده - کامل‌کنندهٔ گفت‌وگوها باشد.

در تنظیم سال‌شمار، سعی کردیم اشتباه کتاب‌های دیگر را که

تقریباً همه مثل هم هستند تکرار نکنیم. ادعا نمی‌کنیم کارمان بی‌نقص است، ولی دست‌کم آن قدر اطلاع داریم که فیلم آب و گرما یک فیلم دوبخشی است، تا مثل نویسندهٔ یکی از همین کتاب‌ها ننویسیم بخش سوم آن را فروغ ساخته، و دست‌کم آن قدر تحقیق کرده‌ایم که بدانیم فروغ فرزند سوم خانواده است! در مورد تاریخ آثار سینمایی هم، اختلاف احتمالی بر سر اختلاف سال ساخت و نمایش آن‌هاست - که سعی کردیم برای حل این اختلاف تقریباً یک ساله، تاریخ ساخت را معیار قرار دهیم. با این حال، از گوشزد هر اشتباهی استقبال می‌کنیم برای اصلاح و افزایش دانسته‌های مان.

برای کار تحقیقی در این‌جا، آرشیو رادیو و تلویزیون و کتابخانه ملی هم که... بگذریم. ولی کاش عادت به نوشتن خاطرات روزانه و یا حداقل ثبت وقایع مهم در دفترچه‌های شخصی متداول بود، تا دچار مشکل تاریخ و زمان دقیق و این جور چیزها نمی‌شدیم - به ویژه که بخشی از این اتفاق‌های مهم، به افراد دیگری مربوط می‌شود که اتفاقاً از مهم‌ترین روشنفکران جامعه ما هستند، و متأسفانه آن‌ها هم تنها به حافظه رجوع می‌کنند و بس. با همهٔ این‌ها، تمام تلاش مان بر این بوده تا موثق‌ترین شکل هر رویداد را در سال‌شمار ثبت کنیم. در انتخاب آدم‌های طرف گفت‌وگو، آشنایی با شخصیت و روحیات فروغ، دیدار با او، و شناخت آثارش مورد توجه بوده. در این‌جا شما صحبت‌های افرادی را می‌خوانید که علاوه بر داشتن شخصیت و جایگاه معتبر (که باعث می‌شود صلاحیت حرف زدن دربارهٔ یکی از مهم‌ترین هنرمندان معاصر را داشته باشند)، با فروغ آشنا هم بوده‌اند. در این میان، تنها باید هوشنگ گلمکانی را استثنا دانست، که برای روایت کارنامهٔ سینمایی فروغ انتخاب شده - کاری که در

ویژه‌نامه‌ای برای ماهنامه زنان انجام داده بود، و این جا هم بخشی از حرف‌های او را از همین ویژه‌نامه نقل کرده‌ایم. یکی دو نفر هم دعوت ما را نپذیرفتند، و امکان گفت‌وگو با چند نفر به دلیل مشکلات اجرایی فراهم نشد - هر چند که از صاحب‌نظرهای دیگری در همان سطح و آگاهی استفاده کرده‌ایم. البته باید در نظر داشت که این گفت‌وگوها بر مبنای آن چه برای ساخت «سه‌گانه فروغ فرخزاد» مورد نیاز بود انجام شده، با همه تأکیدها و تکرارهایش؛ و به هر حال نمی‌توان انکار کرد که فهرست اشخاص می‌تواند بسته به نظر هر کس که بخواهد چنین مجموعه‌ای تدارک ببیند، تغییر کند.

بخشی از گفت‌وگوها در مرحله ابتدایی تحقیق انجام شده، و ضبط کامل آن‌ها در زمان تصویربرداری. بعد از حدود شش سال تحقیق، مشکلات ساخت فیلم همه چیز را زیر سایه قرار داد. هیچ‌کس حاضر به سرمایه‌گذاری نبود. بعضی‌ها تا اسم فروغ می‌آمد کنار می‌کشیدند. برخی هم پیشنهاد می‌دادند فقط بخش‌هایی از زندگی و آثار او انتخاب شود، از جمله بزرگواری که می‌گفت با سه کتاب اولش اصلاً کاری نداشته باشیم. به این ترتیب، فیلم بارها تا مرحله تصویربرداری پیش رفت و متوقف ماند؛ و هر توقف تغییر جدیدی را رقم زد.

یک‌بار قرار بود احمد شاملو بخشی از روایت دوره دوم شاعری فروغ را بر عهده داشته باشد. یک‌بار قرار بود نصرت رحمانی به وجوه مسأله‌ساز شعرهای دوره اول فروغ بپردازد، یک‌بار قرار بود ... و به هر حال - به شیوه اغلب امور این دیار - نشد که بشود. و چاره‌ای نبود جز این که با قرض از این و آن، کار را شروع کنیم. اما این بار هم ... یک‌بار با حمله عده‌ای به گروه، همه چیز از بین رفت و مجبور شدیم

دوباره تصویربرداری کنیم، یک‌بار نیروی انتظامی فیلم‌ها را توقیف کرد، یک‌بار حراست یکی از شهرک‌ها فیلم‌ها را گرفت، یک‌بار... و گوشه‌ای از ذهن، درگیر گفت‌وگو و تصویربرداری بود و گوشه‌ای دیگر مشغول سروکله زدن و چک‌وچانه برای پس‌گرفتن فیلم‌ها و پیدا کردن مهاجمان. زمان تصویربرداری به جای آن که تمام حواس، معطوف به مصاحبه باشد، بر تأخیر اجارهٔ وسایل و به هم خوردن قرار مصاحبهٔ بعدی و نهار بچه‌های گروه و... متمرکز بود. و کاش این‌گونه نبود؛ که با حواس جمع، به هر حال، بهتر می‌توان گفت‌وگو کرد!

سعی شده سؤال‌ها به وادی مباحثه کشیده نشود و بیشتر بهانه‌ای باشد برای صحبت‌های طرف مقابل. در تنظیم حرف‌ها هم، هر جا نامی به میان می‌آمد که ممکن بود شخصیتی خدشه‌دار شود، آن نام و یا آن بخش را حذف کرده‌ایم. دلم می‌خواست بر مبنای تحقیق چند ساله و از لابه‌لای حرف‌هایی که برخی حاضر نبودند به نامشان ثبت شود، مطلبی بنویسم. اما به همین دلیل، آن مطلب اصلاً به روی کاغذ نیامد. و تازه این به جز محافظه‌کاری افرادی است که بعضی حرف‌ها را پیش خودشان نگه داشتند و دربارهٔ چیزهایی که می‌دانستند - و می‌دانستیم که می‌دانستند - اظهار بی‌اطلاعی کردند. در نهایت، چند جمله‌ای از آن اسرار مگو (!) به انتهای سال‌شمار اضافه شد. گرچه نمی‌دانیم سند بی ذکر منبع، چقدر «سند» است!

به اعتقاد نگارنده، اخلاقیات را باید به گونه‌ای محترم شمرد که به حرمت انسانی و شأن شهروندی اشخاص خدشه‌ای وارد نشود. در مورد افرادی چون فروغ هم، که فراتر از چارچوب‌های شخص

و خانواده و حتی جامعه قرار دارند، معتقدم پرداختن به جزئیات و ناگفته‌های زندگی‌شان تا جایی مجاز است که به شأن دیگرانی که با آن‌ها در ارتباط بوده‌اند لطمه‌ای نزنند. عدم امکان چاپ عکس‌های دیگری از فروغ هم که نیازی به توضیح ندارد!

در این جا، نه به رسم تعارف‌های متداول در سراسر این سرزمین پرتعارف و پرتکلف، که از سر ارادتی واقعی، از تمام کسانی که مرا در شکل‌گیری این کتاب و تهیه آن چه گردآمده یاری داده‌اند، تشکر می‌کنم؛ به ویژه از خانم گلوریا فرخ‌زاد، خواهر فروغ، که البته پیشنهاد گفت‌وگو را نپذیرفت ولی همیشه مهرش شامل حالم بود، چه بسیار و بسیار؛ و از تمام گفت‌وگوشوندگان، به خصوص خانم پوران فرخ‌زاد با همه لطفش و آقای کاوه گلستان با تمام دوستی‌اش. همچنین از آقایان حاج‌بابایی و محمود جوانبخت گرامی، مدیران انتشارات «نگاه امروز» که در ابتدا قرار بود این کتاب را به چاپ برسانند اما مشکلات اجرایی مانع شد و از آقای حمیدرضا اسلامی، مدیر انتشارات «روزنگار» که دو چاپ اول کتاب را منتشر کرد. از آقای احمد زاهدی برای دراختیار گذاشتن گفت‌وگوی هوشنگ گلشیری، از برادر عزیزم، محمد، برای کمک‌هایش، از خانم‌ها و آقایان فخری گلستان، رحمان اسدی، خجسته کیا، غلام حیدری، محمد اطبایی، هوشنگ اسدی، وحید پوراستاد، سهراب خسروی و علی‌رضا معتمدی برای محبت‌های‌شان... و از دوست گرامی، خانم شهلا یادگارپور، که هم در مرحله تحقیق و گفت‌وگو یاری‌ام داد و هم با دل گرمی‌هایش این چرخ بارها متوقف مانده را از نو به راه انداخت.

\*\*\*

اکنون آن پسر، این را تنها شروعی می‌داند برای گفتن ناگفته‌ها

و یافتن نیافت‌ها. آن پسر آرزو می‌کند ابراهیم گلستان ناگفته‌ها را بگوید، آن‌ها که می‌دانند دانسته‌ها را پنهان نکنند، آن‌ها که خاطرۀ خوشی از فروغ ندارند، نقش وارونه زنند و از هراسِ جماعتِ سینه‌چاکِ اسطوره، موافق و رفیقِ شفیق جلوه نکنند، و آن‌ها که همواره در تلاشند تاریخ را به میل خود جلوه دهند، تعدادشان کم و کمتر شود. شاید که آینده این ملک، به گونه‌ای دیگر رقم خورد. آن‌گونه که مردمانش تحقیق را از حرف‌های خاله‌زنی جدا بدانند و بشود خیلی حرف‌ها را گفت، تا به شناخت بهتری رسید.

آن پسر - مثل همهٔ دوستداران فروغ - هر وقت به فروغ و زندگی‌اش نگاه کرده، همه چیز و همه کس را از جایگاه و از نگاه او به تماشا نشسته‌است. ولی حالا، مدت‌هاست ذهنش بدجوری درگیر نکته‌ای است. «اگر از زاویه ورود به زندگی عاطفی دیگری و از جایگاه مادری به این زندگی نگاه کنیم، این گوشه‌های زندگی فروغ چگونه خواهد بود؟»

آن پسر، بیش و پیش از هر چیز، فروغ را آدمی زاده‌ای می‌داند مثل همه آدمیان، با خوبی‌ها و بدی‌های انسانی. نه مثل بت و شکل اسطوره‌ای دور از ذهن و نه معصومی دوردست، که انسانی با همه وجوه انسانی‌اش. این گونه با شناخت و از سرِ دانستن، دوست داشتن هم واقعی‌تر می‌شود، بالاتر و بالاتر... و حالا آن پسر، آن پسرِ دوستدار فروغ، گمان می‌کند که دوست داشتنش بالاتر و بالاتر شده است.

**ناصر صفاریان**

• شاید سؤال غلطی باشد، ولی دوست داریم بدانیم بین فروغ و بچه‌های دیگران تفاوت می‌گذاشتید؟ با بقیه فرق داشت؟ نه. هیچ فرقی نداشت. بچه‌های آدم هیچ تفاوتی با هم ندارند و همه عزیز هستند. البته معمولاً بچه آخر و کسی که از همه کوچکتر است، عزیزتر می‌شود.

• فروغ چه جور بچه‌ای بود؟

خیلی مهربان و ساده، و همیشه به بقیه کمک می‌کرد. بی‌خودی هم حرف نمی‌زد.

• بچه آرامی بود یا خیلی شیطنت می‌کرد؟

فروغ بچه شیطانی بود و خیلی شیطنت می‌کرد.

مثلاً می‌رفت توی گنج، در را می‌بست و قایم می‌شد؛ ما همه جا را می‌گشتیم تا ببینیم کجا رفته. یا مثلاً وقتی برای عید، شیرینی‌ها را در سالن چیده بودم، لباس آستین گشاد می‌پوشید و همین‌که می‌رفتیم بیرون، شیرینی‌ها را می‌ریخت توی آستینش و آستین لباسش را پر می‌کرد از شیرینی. بمیرم الهی! من می‌دیدم ظرف‌ها خالی شده و خبری از شیرینی‌ها نیست. فروغ و فریدون خیلی شیطان بودند و تا می‌پرسیدم شیرینی‌ها چه شده، هر دو فرار می‌کردند. «حیوونی!» فریدون از بس می‌خندید، غش می‌کرد و می‌افتاد زمین!

• شما چه کار می‌کردید؟ دعوی‌شان می‌کردید؟

نه. هیچ وقت پیش نمی‌آمد به خاطر این‌طور کارها آن‌ها را دعوا کنم یا کتک بزنم. بچه بودند دیگر.

• رابطه پدر فروغ با او چه‌طور بود؟

به هر حال فروغ بچه‌اش بود دیگر. رابطه‌شان خوب بود. ولی وقتی

فهمید فروغ شعر می‌گوید، ناراحت شد. البته این اواخر وقتی دید همه عاشق کتاب‌های فروغ هستند، رفتارش با او خوب شد.

• فروغ بارها به سخت‌گیری پدرش اشاره کرده. مگر پدرش چه جور سخت‌گیری‌هایی می‌کرد؟

مثلاً من باید به کارهای بچه‌ها می‌رسیدم، یک روز کفش می‌خواستند، یک روز لباس می‌خواستند، یک روز چیز دیگر و وقتی بچه‌ها را می‌بردم خیابان مثلاً لاله‌زار، پدرشان ناراحت می‌شد و غر می‌زد. از این سخت‌گیری‌ها می‌کرد. حُب سخت‌گیری‌های پدران بود دیگر؛ «راه کج نرو»، «این کارو نکن»، «اون کارو بکن»، «کاغذ ننویس» و ... ولی فروغ را خیلی دوست داشت.

• فروغ نوشته چون پدرش نظامی بوده، می‌خواست بچه‌هایش را با انضباط تربیت کند و خیلی سخت‌گیری می‌کرده، اخلاق پدرش در خانه چه طور بود؟

می‌دانی اخلاقش چه طوری بود؟ اصلاً نشان نمی‌داد چه کسی و چه چیزی را دوست دارد. تا بیرون از خانه بود غش‌غش می‌خندید، اما همین که پایش به در خانه می‌رسید اخم می‌کرد و خودش را برای من و بچه‌ها می‌گرفت. اخلاقش این طوری بود.

• بچه‌ها دوستش داشتند؟  
حُب پدرشان بود دیگر. هم دوستش داشتند، هم از او می‌ترسیدند.  
• رابطه فروغ با دوست‌هایش چه طور بود؟ اصلاً دوست و همبازی داشت؟

نه آن طور که بچه‌ها بیایند و بروند. خیلی دختر سنگینی بود؛ حوصله مردم را هم نداشت. سرش بیشتر به کتاب و دفتر گرم بود. پوران و فروغ همیشه مشغول خواندن و نوشتن بودند. آن قدر کتاب



می خواندند که نگو. پدرشان هم همین‌طور بود. پسرهای من هم همین‌طور بودند. در خانه ما، کار همه کتاب و روزنامه خواندن بود؛ کار دیگری نداشتند.

- یادتان هست از چند سالگی شعر می‌گفت؟
- تقریباً از شش‌هفت سالگی شعر می‌گفت، ولی شعرهایش را ریزریز می‌کرد و از بین می‌برد.
- چرا؟

- حُب از پدرش می‌ترسید. پدرش دوست نداشت شعر بگوید.
- وقتی علاقه‌اش را به شعر می‌دیدید، چه کار می‌کردید؟ از این‌که داشت شاعر مشهوری می‌شد، چه احساسی داشتید؟ من پشتیبانش بودم. حتی از خوشحالی می‌رقصیدم. چه کسی بدش می‌آید؟ پدرش اول بدش می‌آمد.
- وضع مالی خانواده چه‌طور بود؟ الحمدلله، محتاج هیچ‌کس نبودیم. چند نفر خدمتکار داشتیم و همیشه فقط چهارپنج نفر سرباز در خانه ما کار می‌کردند. غیر از الان، همیشه وضع ما خیلی خوب بود.
- زمان بچگی، چیز زیادی از شما نمی‌خواست؟ بهانه خوراکی و لباس نو...

هیچ‌وقت. هیچ چیزی نمی‌خواست. حُب ما هرچه لازم بود برایش می‌خریدیم، اما هیچ وقت خودش نمی‌گفت «اینو می‌خوام، اونو می‌خوام» الان وقتی بچه‌ها با مادرشان می‌روند بیرون، مدام می‌گویند «اینو بخر»، «اونو می‌خوام»، «شیرینی برام بگیر» و...، اما فروغ چیزی نمی‌خواست. خیلی دختر سنگینی بود.

- فروغ بچه چندان شماسه؟

بچهٔ سوم. اول پوران است، بعد امیر، بعد فروغ، و بعد هم فریدون. این‌ها در چهار سال اول ازدواج ما به دنیا آمدند. بچه‌های دیگر بعد از این‌ها هستند.

• با شوهرتان چه جوری آشنا شدید؟

مثل همهٔ دخترها و پسرها!

• حُب چه طوری؟! قبل از ازدواج همدیگر را می‌دیدید؟  
بله.

• کجا؟

آن موقع من می‌رفتم مدرسه و توی راه مدرسه می‌آمد سراغم.

• در خیابان شما را دیده بود؟ چه شد که از شما خوشش آمد؟ شوهرم قبلاً با یکی از دخترهای فامیل آشنا شده بود. یک روز که رفته بودم خانهٔ فامیل مان مرا دید؛ و از آن به بعد او را ول کرد و افتاد دنبال من! توی راه مدرسه تعقیبیم می‌کرد؛ البته طوری که مثلاً من نفهمم، اما من می‌فهمیدم!

• هر روز می‌آمد؟

او از آن طرف خیابان می‌آمد و مواظبم بود. شاید هم می‌خواست امتحانم کند و ببیند چه کار می‌کنم. بعد بالاخره کار به صحبت کشید و ازدواج کردیم. ده ماه عقد کرده بودم و بعد جشن عروسی گرفتیم.

• ماجرای ازدواج دوم شوهرتان چه بود؟ فروغ نوشته که این قضیه تأثیر خیلی بدی روی اعضای خانواده داشت.

بله. بعداً رفت سراغ یکی دیگر. بیست سال اصلاً شب نمی‌آمد خانه و می‌رفت پیش آن زنش.

• چه شد که دوباره ازدواج کرد؟ دلیلش چه بود؟

دلیلش ... بوالهوسی مردها! این هوس بازی مردها بلاهای زیادی سر خانواده‌ها می‌آورد. می‌دانی زن از شوهرش چه می‌خواهد؟ فقط محبت. حاضر است گرسنه باشد، ولی شوهرش محبت داشته باشد. آدم همیشه عاشق محبت است. نمی‌دانم زن‌های دیگر چه جورند و عاشق پول و ثروت و این چیزها هستند یا نه، ولی ما که فقط عاشق مهر و محبت هستیم.

- رابطه فروغ با درس و مشق و مدرسه چه‌طور بود؟ خیلی خوب. واقعاً بچه درس خوانی بود و تنبلی نمی‌کرد. معلم هم وقتی شاگردش خوب باشد، دوستش دارد دیگر. همه دوستش داشتند. مدیر راضی بود، معلم راضی بود، همه راضی بودند.
- چه شد که فروغ با پرویز شاپور ازدواج کرد؟ چه جوری با هم آشنا شدند؟

با هم فامیل بودیم. عیدها منزل ما خیلی شلوغ می‌شد و همه دوستان و آشنایان فامیل می‌آمدند خانه ما. پرویز اولین بار فروغ را در یکی از همین مهمانی‌ها دید. عاشقش شد و گفت حتماً باید با او ازدواج کند. هر چه قدر ما می‌گفتیم حالا وقت شوهر کردن فروغ نیست، گوش نمی‌داد.

- چند سال اختلاف سن داشتند؟ خیلی. پرویز خیلی بزرگتر از فروغ بود. پانزده بیست سال بزرگتر بود.
- فروغ چند ساله بود؟ فروغ پانزده ساله بود. من هم پانزده ساله بودم که شوهر کردم. اما نمی‌خواستم دخترهایم مثل من زود شوهر کنند. دلم می‌خواست وقتی بزرگ شدند و عقل‌شان رسید ازدواج کنند.
- فروغ هم از پرویز خوشش آمده بود؟

فروغ هم خیلی خوشش آمده بود و عاشق پرویز شد. هر چه هم ما می‌گفتیم این عروسی نباید سر بگیرد، به حرف کسی توجه نمی‌کرد و می‌گفت حتماً باید این کار بشود. رفت توی گنج‌های ما که چرا نمی‌گذاریم شوهر کند! «حیوونی!» بالاخره عروسی کردند. البته فروغ نگذاشت پرویز عروسی بگیرد. می‌گفت: «مامان، پرویز جوانه. حالا آن قدر پول ندارد که خرج مراسم عروسی کند.» و بعد هم رفتند اهواز و آبادان.

- چرا ازدواج عاشقانه فروغ و پرویز به جدایی کشید؟

برای این که شاپور دوست داشت زنش در خانه بنشیند و خانه‌داری کند. مادر خدایبامر ز شاپور هم خیلی زن سخت‌گیری بود؛ می‌خواست عروسی خانه‌دار باشد. فروغ هم تا آخرش ایستاد و گفت که از هنرش دست نمی‌کشد. فروغ عاشق هنر بود. در خانه شوهر هم که نمی‌شد یک طرف خیاطی کند، یک طرف نقاشی کند و یک طرف چیز بنویسد. باید می‌نشست آبگوشت می‌پخت و پلو می‌پخت. اتفاقاً پرویز را خیلی دوست داشت، ولی اهل زندگی نبود.

- بعد از جدایی هم دوستش داشت؟

بعد از طلاق هم پرویز را دوست داشت. طوری که وقتی پدرش به او گفت سرپرستی پسرش کامیار را از پرویز بگیرد، قبول نکرد و گفت: «من که رفته‌ام، کامی را هم بخواهی بگیرد، پرویز دق می‌کند.» پرویز هم فروغ را دوست داشت و تا آخر عمرش ازدواج نکرد.

- قضیه قهر فروغ و رفتن از خانه پدری چه بود؟

وقتی فروغ طلاق گرفت، پدرش لجبازی می‌کرد و مدام می‌گفت چرا طلاق گرفته. ضمن این که بدش می‌آمد دوستان فروغ بیایند خانه ما دور هم جمع شوند و شعر بخوانند. فروغ هم که دید

این طوری است، قهر کرد و رفت. تا این که مدتی گذشت و دوباره آمد.

• درباره خودکشی فروغ چه می‌دانید؟ چندبار خودکشی کرده بود؟

من نفهمیدم. نمی‌گذاشت این‌طور چیزها را بفهمم. به جان شما از این مسائل خبر ندارم؛ ولی یادم هست در بیمارستان بستری شد. وقتی می‌خواست طلاق بگیرد، حالش آن قدر بد بود که اصلاً دیوانه شد. من هر روز می‌رفتم بیمارستان به او سر می‌زدم. بیمارستان ... بیمارستان ... چه می‌دانم ... روحی ... بیمارستان روانی.

• این ماجرا مربوط به زمان طلاق است؟  
بله. بعداً طلاق گرفت.

• چرا بعد از جدایی، پرویز اجازه نمی‌داد فروغ کامی را ببیند؟ نمی‌گذاشت دیگر. همیشه بچه را قایم می‌کردند تا مبادا فروغ او را ببیند. فروغ هم خیلی غصه‌دار بود. یک روز هم رفته بود جلوی مدرسه کامی و پرویز نگذاشته بود او را ببیند؛ فروغ همان جا غش کرده بود و افتاده بود.

• چه شد که فروغ، حسین را به فرزند خواندگی قبول کرد؟  
آن موقع مردم می‌ترسیدند حتی از پشت دیوار جذام‌خانه رد شوند. اما فروغ برای کار فیلمبرداری، ده پانزده روز در جذام‌خانه ماند. خیلی به کارهای جذامی‌ها رسیدگی می‌کرد و حتی شنیده‌ام دست و صورت‌شان را هم می‌شسته. می‌گفتم: «فروغ جان، تو چه طور جرأت کردی بروی آن‌جا؟» می‌گفت: «مامان، آن‌ها آزاری به کسی نمی‌رسانند. ترس ندارد که؛ خدا آن‌ها را این‌طور کرده.» شنیده‌ام در جذام‌خانه همه عاشق فروغ شده بودند و با او درد دل

می‌کردند و مشکلات‌شان را به او می‌گفتند. فروغ هم وقتی از آن جا آمد، رفت پیش وزیر بهداشتی و گفت که به آن‌ها پول نمی‌دهند و غذا نمی‌دهند؛ و کارهای آن‌ها را درست کرد. خیلی از جذامی‌ها هم برای فروغ نامه می‌نوشتند و او دنبال کارشان بود. در نامه‌های‌شان به فروغ می‌گفتند فرشته نجات.

وقتی فروغ در جذام‌خانه بود، پسر بچه‌ای به نام حسین را از پدر و مادرش گرفت و با خودش آورد تا بزرگ کند. بعد هم که سفر خارج پیش آمد، فروغ گفت: «مامان نگهش می‌داری؟» من هم گفتم: «آره فروغ جان، ما هفت تا بچه داریم، حالا این هم یکی، بشود هشت تا!» حسین را گذاشتم مدرسه و بعد هم که دیپلمش را گرفت، او را فرستادم انگلیس. یک سال انگلیس بود، بعد آمد و گفت: «مامان جان، من انگلیس را دوست ندارم.» گفتم: «پس برو آلمان، همان جا که بچه‌های دیگر هم تحصیل کرده‌اند.»

الان هم در آلمان زندگی می‌کند. تا حالا چندبار آمده ایران و تلفن هم می‌زند. بچه قدرشناس، فهمیده، درس خوان و آقایی است. سالی یک بار، دانشجویهای آن جا را دعوت می‌کند و برای فروغ مراسم یادبود می‌گیرد.

• فروغ همیشه به همه کمک می‌کرده؛ درست است؟

بله. اصلاً به مال دنیا علاقه نداشت. صبح که می‌خواست برود سر کار، اگر سرراهش آدم محتاجی می‌دید، همه پولش را می‌داد به او. فریدون هم مثل فروغ بود؛ همه هست و نیستش را می‌داد. مثلاً چند بار کتتش را از تنش درآورده بود و داده بود به یک فقیر. فروغ هم وقتی پول نداشت تا کمک کند، اثاث خانه‌اش را می‌بخشید. یک بار پسر و دختری که هر دو از دوستان قدیمی فروغ بودند، می‌خواستند